

گفت‌وگو
زهرآ چذری

گفت‌وگو با مسئول گروه جهادی امام رضا^(ع) در میناب

زنان مینابی مادرانه پشتیبان رزمندگان هستند

عصمت اوج هر مزی: از دواج دختر بچه ۱۱ساله به خاطر یک انگشتر، انگیزه تشکیل گروه جهادی ما بود



گاهی فقط یک تلنگر لازم است تا تو را در مسیری که برایت تعیین شده هدایت کند. عصمت اوج هر مزی هم بانویی فرهنگی از شهر میناب است که ماجرای کودک همسری یکی از شساگر دانش به دلیل فقر او را در مسیر راه‌اندازی یک گروه جهادی و فعالیت‌های خیریه قرار می‌دهد. معلمی که تصمیم می‌گیرد به اندازه توان خودش نگذارد، فقر عاملی نشود تا دانش آموزی درس و مدرسه را رها کند و به ازدواج اجباری تن دهد. گروه جهادی امام رضا که از سال ۹۴ پا می‌گیرد در ماجرای جنگ‌های اخیر هم به پایگاهی مردمی برای خدمت‌رسانی به رزمندگان تبدیل می‌شود و مادران مینابی، مادرانه به میدان می‌آیند و هر آنچه دارند به رزمندگان می‌گذارند تا برای رزمندگان مانند فرزندان خودشان خوراکی‌هایی آماده کنند و مهر و قدرشناسی‌شان را در قالب کلوچه‌ای خانگی یا یک وعده غذایی گرم به سربازان وطن ارائه کنند. گروهی که البته وقتی خون کودکان پاک میناب را دیدند و اشک‌های مادران شهدای کوچک مدرسه شجره طوبه را لمس کردند در عهد و پیمان‌شان راسخ‌تر شدند و تا آخر این راه ایستاده‌اند.



یک شب که من رفته بودم، شب‌های بعد حضور بچه‌ها بیشتر بود، تجمع گرم‌تر بود. چون از آنها عکس و فیلم می‌گرفتم با پرچم می‌رفتم آنجا. یک شب اگر نمی‌رفتم، بزرگان آن هیئت یا آن دسته‌ها که آنجا بودند، حتی آقایان، سؤال می‌کردند چرا فلائی نبامده؟ چرا خانم هر مزی امشب نیست؟ چطور است که امشب نیست؟

چقدر است؟ مثلاً ۶۰ هزار. یک کیلو سب‌زمینی مثلاً ۴۰ هزار تومان بود. اینجوری. یا مثلاً یک کیلو نخود. دانشتیم و از اداره آمده بودند. ما بچه‌هایی را که به طوری بود که مواد برایمان مهیا می‌شد با یک هزینه کم که مثلاً خانواده‌ها می‌دادند. بچه‌ها خودشان هم می‌آمدند، حضور پیدا می‌کردند. یا دانش‌آموزی داشتیم که خودش شام کامل مثلاً ۱۸۰، ۱۷۰ نفر دانش‌آموز و خانواده را تهیه کرده بود و با تمام وسایل، حتی نوشیدنی، برایشان می‌آورد و تحویل می‌داد. این نقش یک معلم است و اینکه بچه‌ها من را الگوی خودشان قرار داده بودند.

شما در مدرسه چه سمتی دارید؟ ناظم هستم. بچه‌ها معمولاً از ناظم مدرسه می‌ترسند آیا از شما هم می‌ترسند؟ نه بچه‌ها از من نمی‌ترسند. بچه‌ها من را دوست دارند. چند وقت پیش ما یک جشن قرآنی داشتیم، محفل دانشتیم و از اداره آمده بودند. ما بچه‌هایی را که به مقطع راهنمایی رفته بودند را هم دعوت کرده بودیم، به مناسبت هفته وحدت. این دانش‌آموزی که رفته کجا، راهنمایی، الان می‌گوید: خانم هر مزی، من خیلی دوست دارم درس بگیرم.

تربیت بر مبنای علاقه و محبت را در پیش گرفتیم و الحمدلله خوب هم جواب داده است. آنجایی که باید با بچه‌ها خوب و مهربان باشیم، مهربانی، ولی گاهی هم مورد حسست که باید یکم با آنها تند تر برخورد کنی و سعی می‌کنم اعتدال را رعایت کنم.

در این مدت که فعالیت جهادی داشتید، برای مدت جنگ که فعالیت‌های جهادی برای رزمندگان داشتید و حضور در تجمعات شبانه، حتماً با خانم‌ها و دختران جوانی که خیلی باوری به حجاب ندارند مواجه شده‌اید. چون شما معلم هم هستید و با بچه‌ها و دختر بچه‌ها سروکار دارید. برای جذب بیشتر خاکستری چه برنامه‌هایی داشته‌اید؟

یک دانش‌آموزی داشتیم که با خانواده‌اش صحبت کردیم و مادرش هم گاهی به مدرسه می‌آمد و خیلی نمی‌پذیرفت. اما دخترش حالا جذب بچه‌های مدرسه شده و تغییر کرده است. یک مورد دیگر هم داشتیم که خانواده‌اش نه اینکه مخالف نظام باشند بلکه یک مقدار در بحث حجاب و اینها سست بودند. تا زمانی که دایی دختر در حمله آمریکا به صدواسیمای بندرعباس شهید شد و بعد از ماجرای شهادت دایی‌اش چادری شد و کلیپ چادری شدنش را برای من فرستاد و ما هم از او در جشن مدرسه دعوت کردیم تا ماجرای چادری شدنش را برای بچه‌ها روایت کند. خیلی‌های دیگر هم که در ابتدا خیلی با ما هم‌نظر نبودند اما در این مدت همراه ما شدند و به ما کمک می‌کنند.

آیا در گروه جهادی شما فقط خانم‌ها حضور دارند؟

نه آقایان هم هستند. مثل برادر من مثل دوست برادر من که اینها با ماشین وسایل را به روستاهای اطراف می‌رسانند تا توزیع شود. همچنین چند نفر از حامیان مالی گروه جهادی ما از آقایان هستند. البته خانم‌ها نقش پررنگ‌تری دارند و گروه‌های ۵۰، ۴۰ نفره‌ای داریم که روی هم بالغ بر ۲۰۰ نفر می‌شویم. کار به این بزرگی با چند نفر حل نمی‌شود.

فوت کردند، شهید شدند؟ معلمان، خواهر زاده‌های زندایی‌ام بودند. سه‌تای آنها بچه‌های همان‌ها بودند؛ یعنی دوتا بچه‌های دو شهید بودند، یکی بچه برادرزاده‌شان بود. از این‌ها شهید بودند. آشناهایمان بودند. خیلی دوست و رفیق‌هایمان زیاد بودند، همشهری‌هایمان بودند. این‌ها که بچه‌هایشان شهید شده بودند.

میناب به «کربلای دو» و به «مشهدرضا» مشهور است. برای تشییع شهدا رفتیم. مادرهای شهیدی که می‌دیدیم، یک مادری که مثلاً سه تا چهار بچه او شهید شده بودند یا بچه و مادر و پدر شهید شده بودند. این‌ها را دیدیم. همین‌ها هستند که ما را نگه‌داشته است. حتی اگر بگویند برای ۲۰۰ رزمنده هم غذا درست کنید، ما حاضریم. این کار را انجام دهم؛ سختی برای ما وجود ندارد.

تجمعات هم همچنان دارید؟ بله تجمع هم می‌رویم. هر شب بعد از آنکه غذا پخت می‌شد؛ می‌رفتم تجمع. دانش‌آموزان‌مان را می‌دیدیم آنجا. هر شب آنجا می‌رفتم.

به نظر شما جایگاه و نقش معلم، به عنوان معلم و معاون و به خصوص یک خانم، در اینکه نسل جدید را واقعاً یک جوری تربیت کنند که دشمن‌شناس باشند، چقدر است؟ معلم یک الگو برای دانش‌آموز است. حتی رادرفتن معلم، مخصوصاً در دبستان، مورد توجه و تقلید بچه‌ها قرار می‌گیرد. چه جوری لباس بپوشد، چه راهی را در پیش بگیرد. مثلاً آن شی که من می‌رفتم در تجمع، بچه‌ها را دیده بودند. یک شب که من رفته بودم، شب‌های بعد حضور بچه‌ها بیشتر بود، تجمع گرم‌تر بود. چون از آنها عکس و فیلم می‌گرفتم با پرچم می‌رفتم آنجا. یک شب اگر نمی‌رفتم، بزرگان آن هیئت یا آن دسته‌ها که آنجا بودند، حتی آقایان، سؤال می‌کردند که چرا فلائی نیامده؟ چرا خانم هر مزی امشب نیست؟ چطور است که امشب نیست؟

همین کار جهادی که در تجمع ما غذا می‌پختیم، حضور من به عنوان معلم، مایه دلگرمی بچه‌ها بود و آنها را برای حضور تشویق می‌کرد. بچه‌ها با چادر دستی‌ها یا چادر و پرچم می‌آمدند و در تجمع شرکت می‌کردند. یک موقع اگر مواد اولیه که می‌خواستیم با آنها شام یا ناهار درست کنیم را کم می‌آوردیم، ما در کوچه و خانه غذا و خوراکی‌هایی را درست می‌کردیم. دانش‌آموزان بسته‌هایی از نخود و کشمش، کلوچه‌های محلی، خرما و این‌ها می‌آوردند. مثلاً می‌گفتیم یک کلاس ۳۰ نفری ما کارونی، یک کلاس ۴۰ نفری مثلاً سب‌زمینی بیاورد، یک کلاس برای فلافل نخود بیاورد. بچه‌ها می‌آمدند و وسایل‌شان را می‌آوردند. بدون اینکه به آنها فشار بیاورد یا خانواده‌ادیت شود. قیمت یک بسته ما کارونی

صحنه‌هایی بودید؟ من آن روز یک جلسه‌ای داشتیم. از طرف اداره ما من تماس گرفتند که شما به عنوان مسئول گروه پرورشی بخش خودتان هستید؛ حدوداً ۲۱ مدرسه باید سرکشی می‌کردم. با ماشین برادر من بودم و می‌خواستم بروم شهر. بعد برادر من گفت اسرائیل یک جای خیلی مهم در تهران را هدف گرفته و یکی از مسئولان مهم کشور به شهادت رسیده است. جلسه را تعطیل می‌کنیم. گفتند نه، باید بیاید اینجا که خودمان برویم پیش امام‌جمعه. رفتم آنجا نشستیم، چند دقیقه صحبت شد. همه‌مان یک جوری بودیم. حدوداً ۱۱ صبح با یک صدای خیلی مهیب پنجره‌ها لرزید.



و خرید می‌کردیم. از دوستان فرهنگی مدرسه بودیم و کارها را راه‌انداختیم. بعد با دوستان‌مان که وضع‌شان کمی بهتر بود تماس می‌گرفتیم و می‌گفتیم ما مثلاً ۲۰ دانش‌آموز داریم؛ شما می‌توانید هزینه چند مانور را بدهید؟ طرف می‌گفت پنج تا یکی می‌گفت یکی. این‌ها را جمع‌وجور می‌کردیم. تا الان که وضعیت بهتر شده، خدا را شکر کمک می‌شود. حتی کسانی که فکر می‌کنی درآمد ندارند، ۱۰۰ هزار تومان هم که شده را کمک می‌کنند. برای لوازم التحریر مثلاً یکی ۵ هزار تومان داد، یکی هزار تومان. کلاه‌زین از کمک‌های مردم است. بعضی جاها هم که می‌دیدم کمک نمی‌شود از حقوق خودم می‌دادم. حتی الان که جنگ است، مغازه‌ای هست که برای ما حساب‌دفتری باز کرده؛ مثلاً تا سر برج اگر نخود، روغن یا برنج بخواهم، این‌قدر اعتبار داریم و به ما می‌دهند.

وضع مالی شما خیلی خوب است؟ (با خنده) همه همین را می‌گویند ولی خدا خودش یک‌جوری می‌رساند و مردم هم خیلی پای کارند. همسر تان شغل‌شان چیست و درباره فعالیت‌های جهادی شما چه نظری دارند؟ همسر من فرهنگی هستند و به من می‌گویند خیلی ثواب می‌کنی و از ثواب‌هایت باید به من هم بدهی و من هم می‌گویم همه ثواب‌ها برای تو. خانه ما آشپزخانه شده است. همان چهار میلی که را داریم روکش کشیده‌ایم و پیاز و گوجه و این چیزها پخش است. کلاستاد پشتیبانی شده است. خیلی از جوان‌های مردم در حال پشتیبانی‌اند، در گرما و سرما و اینجاییم. حالا چه کاری از دست ما برمی‌آید؟ همین کار کوچکی که داریم برایشان انجام می‌دهیم.

چند فرزند دارید؟ من خدا را شکر پنج فرزند دارم.

بچه‌ها هم با شما همراهی دارند؟ اعتراضی نمی‌کنند؟

روز اول جنگ با ما تماس گرفتند و گفتند که برای پشتیبانی از رزمندگان و نیروهای ایست و بازرسی غذا تهیه کنید. اولین روز تنها چیزی که داشتیم نخود بود و حتی فرزند کوچک پنج‌ساله من هم با ما نشسته بود و تند و تند نخود پاک می‌کرد. ما همیشه با هم و همراه هم هستیم.

شما اهل میناب هستید. از ماجرای میناب و مدرسه بگویید. از آن موقع برایمان بگویید شما چه دیدید، چه شنیدید، شاهد چه

خانم اوج هر مزی ششما از فعالان جهادگر هستید. درباره گروهی جهادی تان بگویید؛ اینکه از چه زمانی فعالیت‌های جهادی شما آغاز شد و بهانه شروع این فعالیت‌ها چه بود؟ گروه جهادی ما از سال ۹۴ شکل گرفت. گروهی تشکیل دادیم به نام «گروه امام رضا». خیلی از افراد فقیر و بی‌بضاعت را می‌شناختم، مخصوصاً خود من که معلم مدرسه بودم. ماجرا از اینجا شروع شد که یک دختر پایه پنجم یا ششم می‌خواست با یک پیرمرد پاکستانی ازدواج کند. رفتم خانه‌شان و گفتیم چرا می‌خواهی ازدواج کنی؟ سنت پایین است. گفت: «او برای من انگشتر خریده است». من مدیر مدرسه بودم. رفتم خانه‌شان دیدم خیلی فقیر هستند. خلاصه آن دختر با آن آقای حدوداً ۴۵ ساله ازدواج کرد، بچه‌ای به دنیا آورد و بعد خودش را حلق‌آویز کرد.

از همان روزی که آن دختر گفت به خاطر یک انگشتر می‌خواهد با آن مرد ۴۵ ساله ازدواج کند، من گروهی به نام «امام رضا» راه‌انداختم. دفتر و وسایلی خریداری می‌کردیم. اول برای دانش‌آموزان، برای اول مهر، بعد مانتو و شلوار و این‌ها را کلا تحویل مدرسه‌های پسرانه و دخترانه می‌دادیم. بعد آن بسته‌های غذایی، لباس برای خانم‌ها، کمک به خانم‌ها برای ازدواج، جهیزیه برای زوج‌های جوان و پیگیری این امور را در دستور کار قرار دادیم. الان دجی‌تری در ساخت‌وساز هم وارد شده‌ایم. یعنی ساخت‌وساز چه چیزی؟ خانه و امثال آن برای مردم، یا مثلاً مدرسه و مسجد و...؟

موردی داشتیم خانه‌شان در روستا بود. پارسال خراب شد، آب فرگتی کل حیاط و خانه‌شان را برد. الان بلوک و شن و سیمان آوردیم و چیزهایی که لازم است تا یک اتاق بالا بیاورد. این‌ها سه خانواده هستند.

در جنگ‌های اخیر هم فعالیت داشتید؟ چه کارهایی انجام می‌دادید؟

بله در جنگ‌های اخیر رزمنده‌هایی بودند که باید برایشان نوشیدنی خنک، میان‌وعده، شام تهیه می‌کردیم؛ حتی بعضی وقت‌ها ناهار. تا الان که تعدادشان خیلی کم شده است. ولی اینجا حدود ۲۰ نفر ناهار تهیه می‌کنیم، ولی شام تا ۲۰۰ نفر هم بود. تا همین امروز هم در برنامه پذیرایی از رزمندگان هستیم. البته من خودم مسئول سازندگی هستم و گروه‌هایی از حوزه خودمان تشکیل داده‌ام اما برنامه‌ریزی با خودم است؛ چه غذایی درست کنیم، کجا درست کنیم، چه مقدار درست کنیم. این‌ها به پیروزی رزمندگان وطن‌مان ان‌شاءالله کمک می‌کند. گاهی خانم‌ها کیک درست می‌کردند و می‌گفتند برای رزمندگان که دلگرم شوند. شبانه انواع کیک، شربت، نوشیدنی درست می‌کردند. هیچ چیزی کم نبود. خانم‌های جهادی مادرانه وارد این کار شده‌اند.

الان آنجا اوضاع چطور است؟

اینجا شهرستان‌هایی مثل میناب را بمباران کردند و شهید دادند. ما خون بچه‌های مدرسه «شجره طوبه» میناب را دیدیم. «همین مسائل هم موجب شده تا ما پای کار باشیم. حتی اگر به ما بگویند شبی هزار غذا هم درست کنید از خودمان همه‌چیز می‌آوریم و به لطف خدا و حضرت علی ما هیچ چیزی کم نداریم.

گفتید که در گروه جهادی تان برای کمک به تحصیل بچه‌ها لوازم تحریر و ملزومات تهیه می‌کردید. هزینه ایسن کار‌ها از کجا تأمین می‌شد؟

ما اول پنج، شش نفر بودیم. مردم روستا با این کار هدفمند روبه‌رو نشده بودند. ما پنج، شش نفری بودیم